

۱. مقدمه

فهم حیات شهری ذیل منطق آسیب‌شناسانه رایج موجب شده است که آنچه حاشیه‌نشینی نامیده می‌شود همچون چیزی بیرون از شهر و همچون جزایری جدا از مرکز فهمیده شوند. فهم حاشیه‌نشینی ذیل منطق آسیب‌شناسانه رایج موجب شده است که پوزیتیویسمی خام و فشل با تفکیک حاشیه از متن، آسیب از هنجار، درون از برون و... فهمی را غلبه دهد که حاشیه را تنها بازتولید می‌کند بی‌آنکه توضیحی درون‌ماندگار از فرایند تولیدش ارائه کند.

وقتی نگاه‌های رایج می‌خواهند حاشیه را مفهوم‌پردازی کنند و مسئله‌ای در باب آن طرح کنند در بهترین حالت آن را همچون چیزی برون‌افتاده تصور می‌کنند که کانون آسیب‌شناسی اجتماعی شده است. سپس با منطقی که کاربردی نامیده می‌شود مجموعه‌ای از راهبردها را پیش می‌کشند که به اصطلاح آسیب‌ها را کاهش دهند. این نگاه‌ها از اساس پرسش از منطق تولید و بازتولید حاشیه را در پرانتز نهاده‌اند و وجود چنین پدیده‌ای را بدیهی انگاشته‌اند. این بدیهی‌انگاری موجب شده است که حاشیه چیزی نباشد جز چیزی برای مهندسی کردن.

از این حیث به نظر می‌رسد که فهم فضاهای شهری ذیل نوعی سیاست‌گذاری و آسیب‌شناسی به محاق رفته است. رویکردهای رایج در فهم فضاهای شهری یا بر ایده آسیب‌شناسی تمرکز دارند و یا فهم فضا را یکسر در فروکاستی اقتصادی، جغرافیایی، سیاست‌گذارانه و... ناممکن می‌کنند. از لوفور به بعد میدانیم که فضا امری است سیال و تولید می‌شود. تولید فضا در برخورد مجموعه‌ای از نیروهای اجتماعی و تاریخی ممکن می‌گردد. فضا همچون بدنی است که در نقطه برخورد جریان‌های مختلف اقتصادی، تاریخی، سیاسی و... متعین می‌گردد. در این بین کهریزک لحظه‌ای است بس مهم برای فهم آنچه تهران معاصر تولید می‌کند. فهم تهران غالباً ذیل بازنمایی‌هایی فرهنگی، سوژه‌محوری، تجربه سرخوشانه پست‌مدرن از یک سو و یا فهم تهران همچون بستر آسیب‌های اجتماعی و تلاش برای سیاست‌گذاری صورت‌بندی شده است.

اگر این نگاه‌ها را کنار بزنیم و در تصادم تاریخ شفاهی و تاریخ اسنادی تصویری از لحظه اکنون کهریزک ارائه کنیم چه خواهیم دید؟ کهریزک چگونه به کهریزک بدل شد؟ این



سؤالی است بس مهم که می‌تواند تصویری از جریان‌شدن تهران و مکانیسم‌های طرد و کنارگذاری آن را به ما ارائه کند. کهریزک در وجه درون‌ماندگار و تاریخ‌مند چیست؟ تلاقی انبوه از نهادها و نیروها در این فضا حاکی از چه کلیتی است؟

۲. مسئله کهریزک

کهریزک شهری در جنوب تهران، جایی که تمام زشتی‌های تهران به آنجا پرتاب می‌شود. شهری احاطه‌شده از تمامی آنچه به مرگ و نیستی مرتبط است. شهری که دیواربه‌دیوار بهشت زهراست و چند قدمی تا خانه سالمندان بیشتر فاصله ندارد؛ جایی که انسان‌ها بیش از هر زمان دیگر به مرگ نزدیک‌ترند. مرکز زباله آرادکوه تمامی زباله‌های تهران را در خود جا می‌دهد و بو و بیماری زباله‌ها را برای کهریزکی‌ها باقی می‌گذارد. شهری که در آن بیش از هر چیز دیگری ساخت‌وسازهای آن و املاکی‌ها به چشم می‌آید. چمن‌زمین (نام قدیم کهریزک) که در گذشته روزی اولین کارخانه صنعتی ایران را در خود جای داد چگونه به مکانی برای دفع هر آنچه نباید در تهران باشد تبدیل شد. تفرجگاه سابق تهرانی‌ها که اکنون برای اهالی تهران یادآور زندان و نیستی و مرگ است این مسیر طرد را چگونه طی کرده است. خشکسالی چگونه آرایش کهریزک را حول ساخت‌وسازهای روزافزون تغییر می‌دهد و تمام پلشتی‌های تهران را به دوش می‌کشد و صدایی از آن بلند نمی‌شود. این مقاله به دنبال آن است که صحنه نیروهای وارد بر کهریزک را ترسیم کرده و جدال نیروها را نمایان کند.

مرکز زباله آرادکوه بیش از ۵۰ سال است که در نزدیکی کهریزک زباله‌های تهران را دفع و پردازش می‌کند. زباله‌هایی که بیش از چندین ساعت نباید در شهر بزرگی مثل تهران باقی بماند و باید به سرعت به حومه منتقل شده و پس از آن این طلای کثیف به پول تبدیل گردد. مرکزی که در بخش کهریزک قرار گرفته و بیش از هر منطقه‌ای دیگر با کهریزک و اهالی آن در ارتباط است؛ از بوی زباله‌ای که در کهریزک می‌پیچد تا شایعه‌های ریز و درشتی که منشأ بسیاری از بیماری‌های این شهر را مرکز زباله می‌پندارد. در منازعه قدرت‌ها، و توازن نیروها، آرادکوه به عنوان جزئی از تهران در کنار این شهر خودنمایی می‌کند. کهریزکی که به مثابه منطقه‌ای بدل می‌شود برای دفع آن چه در تهران نباید باقی بماند.





زمانی که به این تصویر می‌نگریم هر چه می‌بینیم آشفتگی است. این همان نگاهی است که مدعی می‌شود حاشیه‌ها و آسیب‌ها محصول فقدان عقلانیت‌اند و عدم برنامه‌ریزی و عدم مدیریت و نظارت و همه آن اساطیری که بیش از ۱۵۰ سال است وضعیت بحران‌زده معاصر را توضیح می‌دهند. مسئله اما به‌هیچ‌رو نباید به بی‌عقلی و عدم سیاست‌گذاری فروکاسته شود. مسئله اتفاقاً محصول نوعی عقلانیت و سیاست است و به‌شدت انتظام‌یافته نیز هست. مسئله بر سر شناخت این نظم و الگوی متعین‌شدنش در لحظه اکنون است و نه فروکاست ماجرا به نوعی بی‌عقلی. مقاله حاضر با تمرکز بر مسئله تولید کهریزک بنا دارد که نشان دهد کهریزک چگونه در تلاقی نیروها متعین شده است. مسئله مقاله حاضر فهم میدانی از نیروها است که کهریزک را ممکن و متعین کرده است. از این حیث منطق مقاله حاضر را باید منطقی تبارشناسانه دانست که درصدد است متعین‌شدن کهریزک در لحظه اکنون را در بستر روابط نیروها شرح دهد.

۳. ملاحظات روشی و مفهومی

مقاله حاضر متأثر از تبارشناسی و البته فهم فضا در اندیشه لوفور است. وجه تبارشناسانه آن از آنجا است که درگیر در فهم نسبت نیروها، فرایند شدن^۱ و چگونگی تلاقی آن‌ها است. از این حیث فهم نیروها و الگوی تصادم آن‌ها در یکدیگر و شکل‌بندی یک بدن را مد نظر دارد. در برخورد نیروها یک بدن متعین می‌شود؛ از این رو منطق تاریخ‌مندی و دگردیسی و پدیدآیی نیروها محوری اساسی است (دولوز^۲، ۱۳۹۶). با این وصف آنچه مهم است فهم میدان نبرد نیروها و الگوهای شکل‌بندی آن‌ها است. از این رو با تصویر ایدئولوژیکی که تلاش می‌کند روایتی غالب را بر روایات دیگر برتری دهد سروکار نداریم. ایدئولوژی غباری است که از میدان نبرد به هوا برمی‌خیزد و هدف تبارشناسانه فهم میدان نبرد نیروها است (دولوز، ۱۳۹۴). با این وصف، نوع مواجهه‌ای که با تاریخ وجود دارد، مواجهه‌ای است از منظر آنچه در اکنون در متعین شده است. بدنی همچون کهریزک محصول تلاقی

1. Becoming
2. Deleuze

نیروهایی متعدد است. پژوهش حاضر با چنین منطقی بنا دارد تاریخ لحظه اکنون کهریزک را از منظری تبارشناسانه بنویسد.

منطق روش‌شناسانه مقاله حاضر با بررسی آرشیو، سه لحظه بنیادین را از دل مطالعه‌ای اسنادی برجسته ساخته است: تأسیس کارخانه قند، اصلاحات ارضی و بدل‌شدن کهریزک به بارانداز. این سه لحظه را با مطالعه‌ای اسنادی روشن خواهیم ساخت. سپس به لایه‌ای دیگر از آرشیو مراجعه خواهیم کرد که لزوماً در دل اسناد مکتوب حاضر نیست اما با منطقی آرشیو‌شناسانه می‌توان آن را پاره‌ای بزرگ از آرشیو تاریخی به حساب آورد. به تاریخ شفاهی و روایت‌های مردمان کهریزک از زندگی‌شان اشاره خواهیم کرد و نسبت این روایت را با لحظه‌های بررسی اسنادی روشن خواهیم کرد تا تصویری تبارشناسانه از تولید فضایی کهریزک ارائه کنیم. به این ترتیب به دنبال فهم گفتمان‌هایی درباره فضا هستیم: فضای مفهوم‌پردازی‌شده، فضای دانشمندان، برنامه‌ریزان، اوربانیست‌ها، تقسیم‌گران زمین^۱، تکنوکرات‌ها و مهندسان اجتماعی و همه روایت‌هایی که فضای خویش را تولید می‌کنند (لوفور^۲، ۱۹۹۱).

با این وصف، فضای بازنمایی کهریزک مسئله‌ای اساسی است. کهریزک چگونه بازنمایی می‌شود و مهمتر از همه کهریزک چگونه تولید می‌شود؟ فضای زیسته کهریزک را چگونه می‌توان تصویر کرد؟ این فضای زیسته را نباید صرفاً به روایت‌های فردی فروکاست. غرض از این مطالعه فهم فضای زیسته همچون محصول تصادم نیروها در یکدیگر است. در تقابل با تسلط فضای تصور شده و تنظیم‌شده غالب، می‌باید فضای زیسته را ترسیم کرد که امکان‌های دیگرگونی را برای کردارهای فضایی روایت یا تخیل می‌کنند (هاروی^۳، ۲۰۰۶).

۴. کهریزک در جدال نیروها

جدال، تلاقی و هم‌پنداری‌های نیروهای مختلف کهریزک را تولید کرده است. اینکه طی چه فرآیندی و چگونه نیروهای تاریخی در یکدیگر تلاقی می‌کنند و در گره‌گاه آن‌ها فضایی همچون کهریزک ظاهر می‌شود نیازمند یک بررسی تاریخی است که در ادامه بدان می‌پردازیم.

1. sub-dividers
2. Lefebvre
3. Harvey



۱-۴. لحظه اول: کارخانه قند

براساس سند طرح تأسیس کارخانه قند در ایران زیر نظر مستشاران بلژیکی مسیو بارون دارپ سفیر بلژیک در تهران نکته‌های زیر را در گزارش خود در تاریخ ژوئن ۱۸۹۳ (خرداد ۱۲۷۲ شمسی) درباره موضوع صنعت قند در ایران متذکر شده است:

در سال ۱۸۹۱ «کمیته مطالعات صنعتی پاریس» موفق به کسب امتیاز ساخت قند در ایران شد. این کمیته کارشناسانی را برای این منظور به ایران مأمور کرد (نورانی، ۱۳۸۵). آجر اول این کارخانه را وزیر مختار بلژیک و آجر دوم را صدراعظم و آجر سوم را امین‌الدوله با دست خودشان گذاشتند و بعد از آن معماران و بناها مشغول کار شدند و اولین کارخانه قند ایران در دوره قاجار تأسیس شد (صدیق‌الممالک، ۱۳۶۶، ۲۹۷).

اندکی بعد به دلیل کافی نبودن محصول (نداشتن بیش از یک کارخانه قند در ایران) که موجب می‌شد مردم کشور همچنان به قند خارجی نیاز پیدا کنند، و از سویی دیگر، قند ایرانی همچنان گران‌تر از قند روسی در بازار عرضه می‌شد، موجبات شکست این کارخانه را فراهم کرد. سپس میان بلژیکی‌ها و ایرانیان اختلاف در گرفت و ادعای ضرر کردند و در نتیجه بلژیکی‌ها با پولی بیش‌تر از سرمایه اولیه خود به کشورشان بازگشتند. سرانجام مبارزه با کارخانه و محصول آن شروع شد و شایعه کردند چون قند کهریزک به واسطه استخوان مرده سفید می‌گردد مصرف آن بر مسلمان حرام است؛ قدرت سیاسی و اقتصادی روس نیز پشت این عمل بود از این رو کارخانه در تاریخ ۱۸۹۹ میلادی (۱۲۷۸ هجری شمسی) به علت ورشکست شدن پس از سه دوره بهره‌برداری تعطیل شد (شهیدی، ۱۳۸۳، ۲۶۲).

قصه قند کهریزک فقط به تأسیس این کارخانه و بعد هم به ورشکستگی آن ختم نمی‌شود. این کارخانه بازهم بر ویرانه‌های قبلی سوار می‌شود و جریانی را از نو می‌سازد جریانی که تمام چشم‌انداز پیش‌رویمان را دوباره طرح‌بندی می‌کند و این بار شکل و معنایی دیگر به هر آنچه بر این ویرانه استوار شده می‌دهد. در سند طرح تأسیس کارخانه قند در کهریزک به سال ۱۳۰۸ که متعلق به وزارت امور اقتصاد و دارایی است آمده است که:

تأسیس کارخانه قند در نزدیکی طهران یکی از مهم‌ترین وسائل ترقی و توسعه وضعیات اقتصادی می‌باشد. ربع واردات ایران قند است که برای این جنس میلیون‌ها تومان هر سال



به اجانب تأدیه [شده] و هرگاه یک کارخانه قندریزی تأسیس یابد ورود این جنس موقوف خواهد گردید. یک مسئله مهم که در تأسیس کارخانه مزبور باید ملاحظه نظر قرار داد همانا رقابت تجارته است. ما باید به نحوی مبادرت به این کار نماییم که هیچ گونه اشکال و مانعی مانند سابق رخ ندهد» (طرح تأسیس کارخانه قند در کهریزک، وزارت امور اقتصاد و دارایی، ۱۳۰۸، ۱).

اما مسئله اینجا است که تأسیس کارخانه و تغییر الگوی کشت در زمین های کهریزک با مقاومت هایی مواجه می شود. در سند طرح تأسیس کارخانه قند در این باره چنین آمده است:

دهاتین ایرانی تصور می کنند که کاشتن چغندر مانع کشت و زرع غله می باشد؛ در صورتی که فی الحقیقه چغندرکاری مساعدت عظیمی جهت کشت و زرع غله است؛ کما اینکه در قسمت شمالی مملکت فرانسه که چغندر کاشته شده یک ثلث بر محصول غله افزوده گردیده. کاشتن چغندر برای دهاتین حائز فوائد زیر می باشد:

الف) نرخ چغندر تنزل و ترقی ننموده و به طور سهولت می توان فروخت؛

ب) دهاتین آشنا به کاشتن علمی آن شده و بیش تر از غله و محصولات دیگر منتفع خواهند شد؛

ج) بذر چغندر برای اعنام و مواشی اغذیه نیکو است؛ در نتیجه مقدار مهمی اغنام و مواشی تربیت و نشو و نمو یافته و فوائد زیادی نیز عاید خواهد شد (طرح تأسیس کارخانه قند در کهریزک، وزارت امور اقتصاد و دارایی، ۱۳۰۸، ۳).

تأسیس کارخانه قند یکی از لحظات آغازین برقراری نسبت بین صنعت و زندگی روزمره در ایران است. کارخانه قند تعطیل شده در دوران پهلوی اول دوباره احیا می شود. بقایای کارخانه قند را از عده ای از زرتشتیان، که این کارخانه را به صورت آهن پاره از ارثه امین الدوله خریده بودند، خریداری می کنند. در این زمان بود که رضاشاه پهلوی به بانک ملی دستور می دهد که کارخانه را از زرتشتیان خریداری و نواقص آن را رفع کنند. مدیران بانک ملی ایران که در آن تاریخ لینون بلات آلمانی بود، عده ای متخصص را استخدام و از آلمان به تهران می آورد و نواقص کار را به وسیله آنها معین می کند. ولی در تاریخ تیرماه ۱۳۱۲ هجری شمسی چون کار آنها موجب عدم رضایت رضاشاه بود به دستور رضاشاه سهام این کارخانه تحویل اداره کل صناعات شد و قانون راجع به سهام و مخارج کارخانه



قندسازی کهریزک به تصویب مجلس شورای ملی رسید. در نهایت، محمد قاسم خان ادیب به ریاست کارخانه مزبور منصوب شد و بالاخره تمام ماشین‌های کهنه برچیده و به جای آن ماشین‌های جدید از آلمان خریداری شد. در اسناد مربوط به این کارخانه آمده است که مساحت کل زمین این کارخانه هفتاد و دوهزار متر مربع بود که هزار و سیصد و هشتاد متر مربع آن زیر بناهای صنعتی و انبارها و سه هزار و هفتاد و شش متر مربع آن زیربنای منازل مسکونی قرار داشت (شهیدی، ۱۳۸۳، ۲۶۲).

تأسیس کارخانه دگرگونی عمده‌ای در شکل‌بندی فضایی کهریزک پدید می‌آورد. وجود سه هزار متر منزل مسکونی و وجود کارگرانی که در کارخانه کار می‌کنند فضای روستایی را به صورت شهرکی نیمه‌صنعتی در می‌آورد. از دیگر سو، تغییری اساسی در منطق کشت و زرع روستاییان نیز پدید می‌آید و حیات کارخانه و الگوی زراعت به یکدیگر گره می‌خورد. به عبارت دیگر، کارخانه بدل به نیروی تعیین‌کننده الگوی کشت در منطقه می‌شود.

با آغازین لحظات دگرگون‌شدن یک زیست‌بومی روبه‌رو هستیم؛ بزنگاه که کارخانه همه چیز را بلعیده است. کارخانه حیات فلاحی و زیستی کهریزک را نشانه گرفته است. دیگر در کشاورزی منطقه گندم، جو و ماشی در کار نیست و محصول زمین‌های کشاورزی باید به چغندر تغییر پیدا کند. این باید را زیست منطقه بر سر راه کشاورزان قرار می‌دهد. زمین‌ها به زمین‌های زراعتی چغندر تبدیل می‌شود که کارخانه به آن میل دارد. در این میان میزان اعتراضات کشاورزان و ساکنین منطقه که در اسناد مربوط به سال‌های برقراری کارخانه به آن اشاره شده است اهمیت چندانی پیدا نمی‌کند. خانه‌های اطراف منطقه هم به محلی برای سکونت کارگران این کارخانه بدل شده است و تک‌تک عناصر یک زیست‌بومی و کشاورزی. به عبارت دیگر حیات روستایی به سمت حیات صنعتی کارخانه سوق داده می‌شود و مختصات فضا را دگرگون می‌سازد.

۲-۴. لحظه دوم: اصلاحات ارضی یا تداوم تکه‌تکه‌شدن فضای کهریزک

اصلاحات ارضی و تقسیم و واگذاری زمین به دهقانان با هدف بهره‌برداری مؤثرتر برای اولین بار در زمان رضاشاه در ایران انجام شد. به موجب قوانینی که در سال‌های ۱۳۱۱-۱۳۱۲ به تصویب مجلس شورای ملی رسید، به دولت اجازه داده شد که نسبت به تقسیم املاک



لرستان، سیستان و دشت مغان بین زارعین و افراد محلی اقدام نماید و در نتیجه قسمتی از زمین‌های مغان و لرستان در سال ۱۳۱۴ تقسیم شد. اگرچه تقسیم زمین‌ها یکی از برنامه‌های اساسی و اصلی تقسیم املاک بین دهقانان در زمان رضاشاه بود، اما چون در آن زمان کشاورزان ایرانی این کار را نپذیرفته بودند و از طریق تشکیل شرکت‌های تعاونی و وسائل دیگر زارعین تقویت نشدند، بنابراین، نتیجه لازم به دست نیامد. و به تدریج رؤسای عشایر از نفوذ خود بر زارعین استفاده کرده و املاک را متصرف شدند (سالروز تصویب قانون اصلاحی قانون اصلاحات ارضی، ۱۳۴۴).

اصلاحات ارضی به صورت عملی در ایران در سال ۱۳۲۹ و با فرمان محمدرضاشاه مبنی بر تقسیم املاک سلطنتی آغاز گردید و اراضی و دهات سلطنتی بین زارعین تقسیم شد. به عبارت دیگر، در این اصلاحات، زمین‌های کشاورزی از دست مالکان و اربابان درآمده و تحت شرایطی به کشاورزان واگذار می‌گردید.

زمین‌های منطقه کهریزک نیز به حتم از این اصلاحات به دور نماند. در مصاحبه‌ای با عباس سالور اولین رئیس سازمان اصلاحات ارضی در پاسخ به این سؤال که تقسیم روستاهای دکتر امینی، که از مالکین بزرگ در گیلان بودند، به چه شکل صورت گرفت. گفته شده است که:

ارسنجانی قصد داشت دکتر امینی را که از مالکین عمده بود کاملاً داخل این جریان کند. مدتی پس از اینکه در مراغه اصلاحات ارضی صورت گرفت و اسناد مالکیت آنجا را شخص شاه به زارعین داد. دکتر امینی خواست مسافرتی به آذربایجان کند. ما هم ترتیبی داده بودیم تا اسناد مالکیت تعدادی از روستاها توسط امینی توزیع شود. بعد از این که ایشان اسناد مالکیت را داد ارسنجانی یک برگه اظهارنامه به او داد و گفت خواهش می‌کنم اظهارنامه را پر کنید. هر مالکی می‌بایست چنین اظهارنامه‌ای را پر می‌کرد و آن را امضاء می‌نمود که مثلاً در این ملک چه چیزهایی دارم و استثنائات ملک من چیست؟ دکتر امینی مالک لشت نشاء نیز بود و چون در آن زمان هر مالکی می‌توانست شش دانگ یک ده را برای خود نگه دارد، دکتر امینی برخلاف آنچه ما فکر می‌کردیم گفت لشت نشاء را تقسیم کنید و املاکی را که در کهریزک داشت را جزو مستثنائات قرار داد. آن زمان لشت نشاء منطقه آبادی بود و برنج‌کاری مفصلی در آن صورت می‌گرفت. عباس سالور می‌گوید: من فکر می‌کنم حساب کرده بود اراضی کهریزک چون در نزدیکی تهران





واقع شده است می تواند آن را به صورت متری بفروشد. بنابراین ترجیح داد با تقسیم املاک خود در لشت نشاء موافقت کند (رسولی و سالور، ۱۳۷۶).

در نهایت، در دوره اول اصلاحات ارضی، سه دانگ از روستای کهریزک که به علی امینی (نخست وزیر محمدرضا پهلوی) تعلق داشت، قسمتی از آن به زارعین فروخته شد و در مرحله دوم اصلاحات ارضی بین زارعین و امینی تقسیم گردید. سهمی که به علی امینی دادند مجانی بود و آنچه برای او باقی ماند هشتاد هکتار بود که یک باغ و قسمتی از اراضی مزروعی را در بر می گرفت (تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۶).

به این ترتیب، تا قبل از سال ۱۳۴۶ با روستای کهریزک و زمین هایی که توسط زارعین همچنان قابل کشت هستند مواجه هستیم. اصلاحات ارضی را باید سطحی دیگر و گامی دیگر به سوی تکه تکه شدن و نابودی کشاورزی دانست. سطحی که این بار زیست مبتنی کشاورزی را نشانه گرفت. زیرا پس از مدتی، گرچه کشاورزان دارای زمین شده بودند و محصول بیشتری دریافت می کردند، اما پولی برای هزینه های جانبی کشاورزی نظیر لای روبی قنات ها برایشان باقی نمی ماند و خود این سبب شد کشاورزی به مرور از بین برود.

۳-۴. لحظه سوم: ایجاد بارانداز و برون افتادگی

در اسناد آمده است که علی امینی در سال ۱۳۵۳ درخواست تأسیس بارانداز کالاهای تجاری را در منطقه کهریزک در بخشی از زمین های خود در این منطقه داده است. در این سند که خطاب به غلامرضا نیک پی شهردار تهران آمده است که:

جناب آقای امینی طی عریضه ای که توسط جناب آقای وزیر به پیشگاه مبارک ملوکانه تقدیم داشته اند استدعا کرده اند اجازه داده شود که در اراضی ملکی خود در کهریزک اقدام به ایجاد بارانداز کالاهای تجاری و انبارهای بزرگ نماید. اوامر مطاع مبارکه ملوکانه شرف صدور یافت که اشکالات کار سؤال شود. خواهشمند است رسیدگی لازم معمول و نتیجه را گزارش فرمایند تا به شرف عرض برسد. رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی» (دکتر علی امینی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۹، ۱۸۰).

در پاسخ به نامه علی امینی (در سال ۱۳۵۳) برای تأسیس بارانداز کالاهای تجاری

سندی وجود دارد که پاسخ را این چنین توضیح می دهد:

عطف به نامه شماره ۱۳۴_۱_۱۰۲/م مورخ ۱۳۵۳/۳/۳۱ درباره عریضه جناب آقای امینی مبنی بر ایجاد بارانداز از کالاهای تجاری و احداث انبارهای بزرگ در کهریزک، محل موردنظر در حریم شهر واقع شده و انجام آن مغایر ضوابط مصوب می‌باشد. توضیح آنکه، طبق قانون شهرداری مصوب سال ۱۳۴۵ مقرر گردیده شهر تهران دارای حریم باشد. این حریم برای نخستین بار در سال ۱۳۴۹ در طول متوسط ۹ کیلومتر و مساحت تقریبی ۱۴۰۰ مترمربع تعیین و تصویب گردید. هدف از استقرار این حریم مانند حریم سایر شهرهای بزرگ دنیا آن است که از توسعه شهر جلوگیری شود و هر آینه شهری در نزدیکی شهر دیگر قرار دارد، این شهرها به یکدیگر متصل نشوند. اگر در کهریزک و یا سایر مناطق واقع در حریم حفاظتی تهران اجازه احداث یا بارانداز داده شود دیر یا زود اطراف این باراندازها، خانه‌های کارگری، مغازه، تأسیسات عمومی و بالاخره شهرکی ایجاد می‌شود که به تهران متصل خواهد شد. لزوم این حریم در مورد تهران به‌طور اخص که با کمبود آب و افزایش سریع جمعیت و شرایط جلب مهاجر از شهرستان‌ها و روستاها مواجه است بیش از اکثر شهرهای دنیا مصداق پیدا می‌کند. صرف‌نظر از این مسائل از نظر ترافیکی نیز اصلاح است باراندازها و انبارها در محدوده بیست و پنج کیلومتری قرار گیرد. کما اینکه در نقشه جامع شهر نیز محل‌های خاص برای این منظور اختصاص یافته است تا وسائل نقلیه بزرگ بار را مستقیم به بارانداز تحویل دهند نه آنکه در مساحت نسبتاً دوری از شهر تخلیه نمود و برای حمل آن تعداد کثیری وسائط نقلیه کوچک‌تر بین آن محل و شهر دائماً در رفت‌وآمد باشند و ترافیک را سنگین‌تر نمایند. مع‌هذا، هر آینه اراده سنیه همایونی استقرار یابد که چنین اجازه‌ای به جناب امینی داده شود متمنی است اوامر همایونی را امر به ابلاغ فرمایند تا بلافاصله پیش‌بینی جاده دیگری به موازات جاده آرامگاه بین کهریزک و تهران به‌عمل آید و طبعاً اگر افراد دیگری در هر نقطه از حریم تقاضاهای مشابهی نمایند با آن تقاضاها نیز موافقت شود. غلامرضا نیک‌پی، شهردار پایتخت (اسناد شهرداری پایتخت، ۱۳۵۳/۳/۵، ۴۶/م ش).

پس از آن امینی نامه‌ای برای اسدالله علم وزیر دربار شاهنشاه نوشت و تقاضای خود را مبنی بر ایجاد بارانداز کالاهای تجاری در زمین‌های خود در کهریزک را با علم در میان گذاشت و بعد نامه‌ای به همراه نامه اسدالله علم و غلامرضا نیک‌پی به نخست‌وزیر تحویل شد. پس از عدم موافقت شهردار وقت (غلامرضا نیک‌پی) در مورد ایجاد بارانداز کالاهای تجاری، امینی دوباره نامه‌ای از قرار زیر را برای اسدالله علم نوشت:

دوست بسیار عزیزم تصدقت شوم از تصدیع مکرر واقعاً شرمنده هستم ولی به استظهار به محبت‌های این دوست عزیز نموده اجازه محبت می‌دهم. در مورد امریه ملوکانه به





شهرداری درخصوص کهریزک و ساختمان انبار در آنجا به طوریکه تلفظاً مصدع شدم، آقای شهردار آبه یاس می خواند. و استناد به نقشه جامع تهران و یک سلسله مقررات می کند که شاید در جای خود صحیح باشد ولی مطرح ساختن انبار و کمک به ترافیک شهر ضروری است چون مطابق اطلاعی که دارم مؤسسه ذوب آهن احتیاج به انبار دارد و چون محصول ذوب آهن اصفهان قسمت عمده به تهران می آید و کهریزک سر راه اصفهان تهران است، برای انبار گرفتن این آهن ها و فروش و تحویل به مشتری در آنجا [فضای] زیادی خواهد بود. بنابراین، اگر اشاره ای برای شیبانی رئیس ذوب آهن بفرمایید، چون مؤسسه مزبور قوانین مخصوص دارد و از قیود اداری و غیره آزاد است و چون مؤسسه دولتی است، آقای شهردار هم اشکال نمی تواند بکند. اگر این بذل را عنایت بفرمایید کار زودتر حل می شود و بالاخره هم من معرفی می شوم و هم واقعاً به بهبود وضع ساکنین کهریزک کمک خواهد شد. با تشکرهای قبلی از مساعدت های همی شگی به دوست عزیز سلامت و موفقیت وجود عزیزت را همواره از خداوند متعال خواستارم (دکتر علی امینی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۹، ۱۸۱).

بارانداز نقطه آغازی می شود برای هندسه شهری جدید کهریزک است. هندسه ای که به خوبی نشان می دهد کهریزک اکنون با این مختصات و ویژگی ها باید از حیات شهری دور بماند و به حاشیه تبدیل شود. این لحظه فضایی را پدید می آورد که کهریزک به برون درون تهران بدل شود؛ جایی که می شود مرگ را در آن تخلیه کرد.

در کنار سه لحظه اصلی ذکر شده لحظات دیگری نیز می توان بیان کرد که نتیجه دگرگونی فضایی منطقه اند و از پیامدهای سه لحظه مذکور محسوب می شوند. تأسیس آسایشگاه کهریزک در سال ۱۳۵۱ از دیگر نقاطی است که سبیل عظیمی از مطرودین را به این فضا سوق داد. این آسایشگاه مطرودین را به این فضا سوق داد. این آسایشگاه در سال ۱۳۵۱ با ایده دکتر محمدرضا حکیمزاده لاهیجی که در آن زمان مدیر بیمارستان فیروزآبادی ری بود بنیان گذاشته شد. خود او انگیزه را برای تأسیس آسایشگاه کهریزک این گونه بیان می کند:

در سال ۱۳۵۰، ۱۳۵۱ مدیر بیمارستان فیروزآبادی ری بودم. به خوبی به خاطر دارم که موقع خروج از بیمارستان، نزدیکی های درب خروجی اغلب چند بیمار مفلوک، معلول یا پیر و فرسوده خوابیده نزدیک درب بیمارستان می دیدم و با آنکه رئیس بیمارستان بودم قادر نبودم به طریقی اعمال نفوذ کنم و دستور بستری شدن آنان را بدهم. اگر هم دستور می دادم پزشکان به دلایل قانع کننده ای از پذیرفتن آنان خوداری می کردند و حق هم

داشتند زیرا آن افراد نه قابل درمان بودند و نه بیمارستان قادر بود برای زمان طولانی آن‌ها را بستری نموده و تخت بیمارستان را اشغال نمایند. من از دیدن این وضع و بدبختی زجر می‌کشیدم تا به خواست ایزد توانا و بدون توجه به جوانب کار در مانگه متروکه مرحوم امین الدوله واقع در کهریزک را که با هزینه مرحوم فخرالدوله دایر گردیده بود و به دلایلی سال‌ها درب آن بسته مانده بود مورد استفاده قرار دادم و دو و سه نفر معلول که پناه نداشتند را در آنجا بستری کردم. هدفم این بود این بیچارگان در آنجا بخوابند و تا زمانی که زنده هستند تا حد امکان از آنها پذیرایی گردد. این کار را هم کردم. از آنجایی که پشتیبان کارهای نیک در مرحله اول خدای بزرگ است او کمک کرد. نمی‌دانم چگونه افرادی را به یاری فرستاد و هسته اولیه هیئت مؤسس تشکیل شد و فعالیت آغاز شد (محمدرضا حکیم زاده، ۱۳۸۹، ۱۶۵).

در نامه‌ای از طرف شهردار پایتخت به ریاست انجمن شهر پایتخت آمده است که:

صبح روز پنج‌شنبه گذشته آسایشگاه معلولین کهریزک مورد بازدید این جانب قرار گرفت. در این آسایشگاه تعدادی زن و مرد معلول پذیرایی و مداوا می‌شوند. به طوریکه مسئولین آسایشگاه اظهار می‌داشتند به علت مراجعات روزافزون و ازدیاد بیماران و نداشتن اعتبار کافی قادر به تأمین هزینه‌های جاری نمی‌باشند و احتیاج به کمک مالی دارند تا بتوانند در قبال بیماران بستری‌شده و مراجعین معلول جوابگو باشند... (نامه‌های شهرداری پایتخت، ۱۳۵۲/۱۰/۱۷، ۲۹۶۳۲).

در سندی مربوط به خانه سالمندان کهریزک نشان می‌دهد که آسایشگاه تازه تأسیس معلولین واقع در کهریزک نیاز به تأسیس یک حلقه چاه برای تأمین آب مورد نیاز این آسایشگاه دارد. در این سند، که به تاریخ ۱۳۵۲/۱/۲۲ هجری شمسی برمی‌گردد، آمده است که:

آسایشگاه معلولین کهریزک به منظور تأمین آب مورد نیاز احتیاج مبرم به یک حلقه چاه داشته و جناب آقای نخست‌وزیر نیز طبق دستور تلقی مقرر فرموده‌اند که شهرداری پایتخت مساعی و کمک لازم در انجام این منظور به عمل آورد و لذا سازمان بهشت‌زها که در نزدیکی محل آسایشگاه قرار دارد دستور بررسی لازم در این باب صادر گردید... (نامه‌های شهرداری پایتخت، ۵۲/۱/۲۲، ۹۴۲/۲۰/۳۱۲)

در اسناد مربوط به این آسایشگاه، که در سال ۱۳۵۲ یعنی بعد از تأسیس این آسایشگاه نوشته شده‌اند، نیاز این آسایشگاه به منابع مالی برای ادامه فعالیت‌های خود و چگونگی مداخله شهرداری برای برطرف کردن این نیازهای مالی و کمک به تسریع و تکمیل این



هندسسه جدید شهری به خوبی قابل مشاهده است. تلاشی که برای سرپا نگه داشتن این آسایشگاه می شود، تلاشی است هم ارز با منطق توسعه که برون افتادگان خود را نیز تولید می کند. کهریزک حالا جایی است برای مدیریت کردن «بیچارگان» که محصول درون ماندگارِ دگردیسی حیات شهری تهران اند و به طور روزافزون جمعیت معلولین، سالخوردگان و به قول مؤسس این آسایشگاه «بیچارگان» را به این فضا سوق می دهد.

۴-۴. لحظه چهارم: تاریخ شفاهی و روایت های به محاق رفته

اما در میانه روایت های تاریخی هرچه به زمان معاصر نزدیک تر می شویم گویی کهریزک از ما دورتر می شود. مسئله آنجا است که کهریزک در لحظه اکنون بدل به بت واره ای شده است که برای ما بدیهی جلوه می کند. زمانی که لحظه زندگی اهالی کهریزک را وارد معادله کنیم آنگاه ضلع دیگری خواهیم داشت که قسمتی از جریان نیروها را بر ما روشن خواهد کرد. تاریخی که در اسناد فریاد می کشد سطوحی را رؤیت ناپذیر می کند که با بازگشت به تاریخ شفاهی اهالی کهریزک می توان آن ها را احضار کرد. این تاریخ شفاهی لایه هایی دیگر از مسئله را روشن می کند که کهریزک را توضیح پذیر می کند. بازگشت به آنچه از این پس «جریان زندگی کهریزکی ها» می نامیم، تعین نیروها در لحظه اکنون کهریزک را روشن تر خواهد کرد.

از صابر آغاز کنیم. «جریان زندگی کهریزکی ها» از در خانه صابر تصویری دیگرگون دارد. کهریزک برای صابر به هیچ وجه با بر ساخته های ذهن ما یکسان نبود. کهریزک صابر، فقط زندان، خانه سالمندان و پزشکی قانونی نیست. کهریزک صابر نقد جریان زندگی روزمره است. حالا باید در برابر این سؤال بایستیم که اگر کهریزک برای صابر یا صابرها زندان، خانه سالمندان و پزشکی قانونی نیست، پس چیست؟ طناب پاسخ را باید در زیست و در ادامه آن توصیف اهالی از کهریزک از زندگی پی گرفت.

لحظه اکنون برای اهالی کهریزک فضایی است مملو از ساخت و سازها، زمین های کشاورزی قطعه قطعه شده و آوار سیمان و آهن: «اینجا همش داره می شه باغ ویلا و داره ساخته می شه، دارن خرد می کنن زمین ها رو می فروشن» این عبارات یکی از ساکنان کهریزک است که تصویر روشنی از آنچه در حال رخ دادن است را به تصویر می کند. «هر



آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود» کهریزک از جا کنده شده و افتاده در چرخ‌دنده‌های توسعه. پیشرفت و تمامی آن شعارهای زیبا در حال چرخ‌شدن است، بدل‌شدن به ساختمان، ویلا، قطعه‌قطعه‌شدن و دیگرگون شدن تجربه زندگی تولید کهریزکی دیگر، کهریزکی بیگانه و جدید:

کهریزک الان به چیزی حدود ۲۰ درصد ۳۰ درصد کشاورزی بیشتر نیست قنات قلعه نو هنوز آب داره اون بالاش، پایینش خشکه. قنات قلعه نو پمپ گذاشتن یکم کشاورزی می‌کنن وگرنه کهریزک آبی نداره. همش شده ساخت‌وساز. الان چی می‌کارن؟ گل کلم، کلم گل کهریزک معروف دیگه. مجیدآباد دیگه کلاً کشاورزی نمی‌شه. تمام شد همش شده کارخانه پلاستیک. مجیدآباد دویست لیتر در ثانیه آب داشت. ۶۸ به این‌ور خشک شد. همه کشاورزای این منطقه از خشک‌شدن آب قنات خبر داشتن هیچ واکنشی نداشتن».



جریان زندگی کهریزکی‌ها پر است از لحظاتی که صدایی نداشته‌اند یا اگر هم با صدایی همراه بودند در لحظه‌های مهم دچار خفقان شده‌اند. گویی ساکنان کهریزک را باید تجلی همان «چرا فرودست نمی‌تواند سخن بگوید» اسپیواک دانست. ماجرا البته این نیست که اهالی سخن نمی‌گویند؛ صد البته سخن که نه، فریادها کشیده می‌شوند؛ اما مسئله آنجا است که این فریادها بنا نیست شنیده شود. تلاقی انبوهی از نهادهایی که با ملک و مسکن و ساخت‌وساز سروکار دارند ماجرا را برای زندگی کهریزکی‌ها بدل به یک میدان منازعه کرده است: شورای شهر، بنیاد مستضعفان و شهرداری گویی اصوات اصلی‌اند و بازگیران اصلی. و دقیقاً در همین نقطه است که، به قول صابر، نوعی کرخت‌شدن پدید آمده «اصلاً این مردم سرّ و لمس شدن».

اهالی کهریزک از بنیاد مستضعفان و شورای شهر کهریزک می‌گویند؛ از نسبتی که این نهادها برقرار می‌کند تا از یک سو، کهریزک را جدای از تهران و از سوی دیگر، درون تهران قلمداد کنند؛ یعنی فضایی که هم جزئی از تهران هست و هم نیست. فضایی که هم باید طرد شود و هم باید دوباره در چرخه‌ای نقش و کارکردش را برای کلان‌شهر تهران ایفا کند و این فرایند نتیجه‌ای جز معلق‌کردن اهالی کهریزک در پی ندارد. جایی در حاشیه که حاشیه نیست، جایی که سرمایه به سمت آن روان است اما از آن سرمایه در دستان کهریزکی‌ها هم

خبری نیست. مطابق با مصاحبه‌ها بسیاری از زمین‌هایی که سند ندارند در حال حاضر مورد ادعای نهادهایی همچون بنیاد مستضعفان قرار گرفته‌اند. همین فرایند در عمل بسیاری از ساکنان زمین‌های بدون سند را در وضعیتی دشوار قرار داده است.

در روایت‌هایی که از ساکنان کهریزک گردآوری کرده‌ایم توصیف روزی آمده است که آن‌ها سعی کردند جلوی دفن زباله بایستند و یا حداقل از خلال آن عایدی برای کهریزک و شهرشان کسب کنند؛ اما آنچه اتفاق افتاد چیزی نبود جز سرکوب دوباره نیروی این اهالی و قدرت شورا که باز بر سر شهر کهریزک آوار می‌شود. قدرتی که سرمایه‌ای را نیز که از زباله کسب می‌کند، به‌هیچ‌وجه صرف کهریزک و زیست مردم آن نمی‌کند.

آگه اینجا عقب مونده یکی از دلایلیست همین مرکز زباله است. کهریزک به نسبت شهرک‌هایی که ساختن، اسلام‌شهر و... خیلی عقب مونده. از هر لحاظی که حساب می‌کنی عقب مونده. یکی از مشکلاتش همی‌نه که متأسفانه از بیرون به این دید دارن نگاه می‌کنن کهریزک را که مرکز زباله است، خانه سالمندان، دیوانه‌خانه‌ست و بهشت زهراست. اتفاقاً به بنده‌خدایی اومده بود می‌گفت ای کاش اسم کهریزک رو تغییر می‌دادین. مثلاً به اسم دیگه می‌داشتین».

از اینجا شاید بتوان کهریزک را نامی دیگر عطا کرد: «خوابگاه کلان شهر» محلی برای تمام خستگی‌های تهران، از مرگ و دفن، از زباله و دفع پسماند و از جمعیت خسته روزانه تهران که به کهریزک سرازیر می‌شود؛ از هر آنچه بر شانیه‌های تهران سنگینی می‌کند و شب‌ها باید بارش بر دوش کهریزک گذاشته شود؛ بار جمعیتی که شب‌ها را در کهریزک صبح می‌کنند و زیست جدیدی را در جریان زندگی کهریزکی‌ها رقم می‌زند؛ از آنچه یوسفی و سماواتی آن را لمس می‌کنند و با آن زندگی می‌کنند:

اینجا سرازیر جمعیتش جمعیت شهرستان نیست جمعیت خود تهران هست داره سرازیر می‌شه، هم قدرت خرید اینجا زیاده‌تره فعلاً چون بین آپارتمان اینجا الان پرش سه‌ونیم میلیون متری ولی به مقدار بالاتر مثلاً باقرآباد مثلاً پنج میلیون یا شهری همین‌طور. اینکه جمعیت تهران داره سرازیر می‌شه تو این حاشیه از تهران چون خالی مونده زمین بکر بوده و تازه تبدیل به زمین شهری شده داره سرازیر می‌شه، مشغول کار نمی‌شن اینجا همون تهران کار می‌کنن فقط خونشون اینجاست صبح‌به‌صبح می‌رن سر



کار شب برمی گردن. انقدری که اینجا میان باقرشهر نمی رن اینجا چون به مترو نزدیک تره. بعد شاه جاده های تهران متصل می شه به اینجا پس راحت تر می رن و میان. مثلاً طرف می یاد از اتوبان امام علی، نواب همه این شاهراه های تهران داره می اد ختم می شه به کهریزک فقط یه اسم خوبش بوی تعفن زباله است.

طنز حاج داود توصیفی دقیق است از کهریزک و خلق دوباره آن در فضای خیال ساکنانش:

دیگه شبکه ها رو بخون دیگه، بازداشتگاه کهریزک دیگه تو آمریکا هم اسمش هست. کهریزک اسمش بد درفته باید اسمشو عوض کنن بازداشتگاه کهریزک آقای روح الامینی کشته شد با اون سه تای دیگه اینجا دیگه اسمش بد درفت، بهشت زهرا هم دیگه قبرستونه دیگه، شما خونت بغل قبرستون باشه تا بغل کاخ نیاوران خب فرق می کنه دیگه، اسم کوچتم فرق می کنه دیگه، الان می خوای به یه نفر آدرس بدی می گی آقا جاده قم پایین تر از بهشت زهرا...».

اما روایت شفاهی کهریزک روی دیگری نیز دارد. روایتی که تصویری دیگرگون از کهریزک می دهد. کهریزکی که قرار است «آینده داشته باشد». البته این آینده چیزی نیست جز نسبتی که کهریزک با منطق سرمایه برقرار می کند. کهریزک یک بهشت سرمایه گذاری است اما مسئله اینجا است که برای چه کسی؟

آقای «ح» که با مرکز زباله زندگی می گذارند. شغلش خرید و فروش ضایعات است و وجود مرکز زباله در نزدیکی کهریزک را نه ننگی می داند بر پیشانی کهریزک و نه چیزی که باید حذف شود. از نظر او مرکز زباله درآمدزاست و چه بهتر که باشد. از نظر او «همه هم از حضور آن راضی هستند». نباید گفت مرکز زباله چه بلایی بر سر کهریزک آورده بلکه باید دید که چه خدماتی را برای آقای «ح» و دیگران ایجاد کرده است. در این روایت مرکز زباله یک فرصت است که نباید آن را از دست داد. در این روایت سؤال اینجا نیست که فرصت برای چه کسی؟ ذی نفعان این روایت ایدئولوژیک ذیل گزاره هایی عام پنهان شده اند تا زباله دانی همچون محلی برای همه تصویر شود. با این تفاوت که تعفنش برای گروهی است و البته فرصت های اقتصادی اش برای گروهی دیگر. این فرایند چرخه ای را پدید می آورد که از روایت آقای «ح» تا شورای شهر و شهردار را هم ارز می کند تا قصه ای از شهر زباله ها بیافند که فرصتی است برای ساکنانش.



مالک یکی از آژانس‌های ملکی منطقه آینده کهریزک را «هردمبیل» توصیف می‌کند، و برای کهریزک آینده‌ای شبیه به تهران متصور است. آینده‌ای که او را خشنود می‌کند:

عین تهران می‌شه. بذار اینجوری بهت بگم تهران اولش اینطوری نبود که شما الان می‌بینید، کهریزک هم این شکلی نیست که شما در آینده می‌بینید. هر ساختمون که اینجا ساخته می‌شه شما ۲۰ واحد توش در نظر بگیر. شما تجسم کن ۴۰۰۰ - ۵۰۰۰ قطعه زمین اینجا هست برا ساخت. هرکدوم ۲۰ واحد ۲ نفره هم حساب کنی ۱۰ سال دیگه که ساخته بشه جمعیت اینجا دوپست سیصد هزار نفر بیشتر می‌شه. شما فکر کن این جمعیت از خونه‌اش می‌زنه بیرون پاساژ باشه جواب می‌ده، مغازه باشه جواب می‌ده هر چی باشه جواب می‌ده. مردم که نمی‌تونن از اینجا برن به جای دیگه. شهری هم به اون صورت چیزی نداره. الانم که اکثر کهریزکی‌ها شغلشون دلایه. دلالتن. شما از اینجا برو بیرون برو تو بقالیه بگو زمین می‌خوام. اونور بقالیه این‌ور بنگاه زده همه شدن واسطه یعنی تنها شغلیه که داره فعلاً امورات مردم رو می‌گذرونه. واسطه‌گری این کهریزکم که می‌بینید هیچ‌وقت اشباع نمی‌شه. حالا حالاها زمین هست برا ساخت و ساز».

تخیلی که فضای کهریزک را پر می‌کند. وقتی سوژه سخنگو از جایگاه سوژگی ملک و مسکن به کهریزک نگاه می‌کند چه می‌بیند؟ وقتی می‌گوید: «تجسم کن» صدای همان ایدئولوژی‌ای را فریاد می‌زند که وجه خیالی را خلق می‌کند. ساحتی خیالی که امر واقعی کهریزک را پر می‌کند. این تخیل سرتاپا مرتبط با منطق قدرت و اقتصاد و سیاست کهریزک را پر می‌کند. تصویری از کهریزک همچون یک تهران کوچک. تهران کوچکی که «کافی پول درآوردن رو توش بلد باشی تا زیر هر قدمت پول جمع کنی».

ادغام هستی کهریزک در این تخیل همان نقطه متعین شدن کهریزک است. برخورد این ساخت خیالی با هستی درون‌ماندگار کهریزک خودش را در تصویر هولناک آرادکوه و مرکز زباله روشن می‌سازد. در این نقطه است که باید از سیاست‌های تخیل سخن گفت. «تجسم کن» از زبان چه کسی بیرون می‌آید؟ مسئله این نیست که در پی روان‌شناسی افراد باشیم. مسئله جایگاه‌های سوژگی افراد است در قصه‌ای که می‌سازند و البته این قصه‌ها خنثی نیستند. این قصه‌ها با هستی متعین اینجا و اکنون برخورد می‌کنند. برخورد این قصه با تن کهریزک محصولاتی متعدد دارد.



۵. نتیجه‌گیری: کهریزک در جدال نیروها

اگر روبه‌روی تارهای درهم‌تنیده کهریزک بایستم و تمام آن را یک‌جا و در کنار هم توصیف کنیم، کهریزکی را خواهیم دید که صحنه جدال نیروها است. نباید کهریزک را همچون فضایی نیوتونی تصور کرد که نیروها در آن فضا در حال منازعه‌اند. مسئله اینجا است که فضا بدن کهریزک خودش محصول برخورد این نیروها و گرانشی است که در نتیجه این تلاقی پدید آمده است. مسئله این نیست که فهرستی از نیروها را تهیه کنیم و آن‌ها را درجه‌بندی و اولویت‌بندی کنیم. مسئله اینجا است که کهریزک تولید می‌شود. همچون برون درون تهران تولید می‌شود و نسبت وثیقی دارد با جریانی تاریخی که از کارخانه قند آغاز شد، به اصلاحات ارضی برخورد کرد، در خلق بارانداز شکل جدیدی به خود گرفت و با تداوم منطق توسعه تهران به جایی برای تخلیه همه پس‌مانده‌های توسعه بدل گشت. اما مسئله بر سر «قربانت انتخابی»^۱ این نیروها است (وبر^۲، ۱۳۷۳). برخورد این نیروها که هر یک از خاستگاهی می‌جوشد که در لحظه واحدی چیزی به نام کهریزک را ممکن می‌کند. چیزی که حالا برخلاف تک‌تک نیروها و عناصر تشکیل‌دهنده‌اش واجد «خصیصه‌ای نوظهور»^۳ است (دورکیم^۴، ۱۳۸۴). این پدیده حاضر شده در اکنون ما با فراموش کردن تاریخش ذیل نظام دانش رایج به بت‌واره‌ای بدیهی بدل گشته است. کهریزک وجود داشته است و وجود خواهد داشت؛ این همان وجه ایدئولوژیکی است که به‌جای پرسش از چگونگی تولید کهریزک و فهم فرایندهایی که فضا-چیز را تولید می‌کنند خود چیز را بدیهی می‌انگارد و حول آن میل می‌ورزد. منطقی منحرفانه که چیز را بدیهی انگاشته و با تخیل فضای خالی آن را پر می‌کند، این فضای خالی همان تاریخ به محاق رفته چیز است (فینک^۵، ۱۳۹۷). فرایندهای ایدئولوژیک نظام دانش اجتماعی وقتی به فضایی همچون کهریزک می‌نگرند به شکلی خیالی آن را بیرون می‌پندارند، درحالی‌که، شرایط امکان‌متنی به نام تهران مقید به خلق برونی به نام کهریزک است (برای نسبت این درون و برون بنگرید به فوکو^۶، ۱۳۸۳). از این

1. Elective affinity
2. Weber
3. Emergent property
4. Durkheim
5. Fink
6. Foucault





رو در انواعی از سیاستگذاری و آسیب‌شناسی درمی‌غلتنند و ترسیم منظومه‌ای که چیزی به نام کهریزک را به وجود می‌آورد را به کاری عبث و به اصطلاح بنیادی تشبیه می‌کنند. اینجا همان نقطه‌ای است که تفکیکی ناروا و کاذب بین پژوهش بنیادی و کاربردی پدید می‌آید. نظام تحقیقات شهری را که می‌نگریم با این پدیده مواجه می‌شویم که تحقیقات به اصطلاح کاربردی غلبه کرده‌اند. اما مسئله این که کاربرد برای چه کسی؟ این تحقیقات در عمل پرسش بنیادین فرایندهای تولید یک فضا را معلق می‌کنند. پرسشی که پاسخ‌دادن بدان عملاً یک کردار انتقادی است برای توقف فرایندهایی که فضاها را این‌چنینی را پدید می‌آورند. تحقیقات اصطلاحاً کاربردی همان تصویر ایدئولوژیکی هستند که رابطه‌ای خیالی با ابژه خود برقرار کرده‌اند (آلتوسر^۱، ۱۳۸۶؛ حیدری و نصیری، ۱۳۹۴). این رابطه‌ی خیالی موجب می‌شود که زمانی که به کهریزک می‌اندیشیم یا در روایت‌های ژورنالیستی بغل‌تیم و کهریزک را به بازداشتگاه کهریزک یا خانه‌سالمدان فروبکاهیم و یا در نوعی خیره‌گرایی و الگوی سیاست‌گذارانه ماجرا را فیصله دهیم و مجموعه‌ای راهبردها برای کمک به آسیب‌دیدگان ارائه کنیم که همواره مثلث برمودای فرهنگ‌سازی، آگاهی‌بخشی و آموزش‌بخشی از آن است.

اگر کهریزک را از چنبره‌ی این منطق ایدئولوژیک خلاص کنیم و آن را به نیروهای تاریخی شکل‌دهنده‌اش فروبکاهیم چه خواهیم دید؟ این کاری بود که مقاله حاضر بنا داشت به انجام برساند و کهریزک را در فضاها شکل‌بندی‌اش در بطن روابط نیروها توضیح دهد. نیروهایی که از یک‌سو با منطق توسعه و مدرنیزاسیون قابل توضیح‌اند، و از دیگر سو، در تلاقی این توسعه با منطق سرمایه. این برخورد نهادهایی را پدید می‌آورد که بازیگران اصلی میدان خواهند بود و رابطه‌ی قدرتی را پدید می‌آورد که کهریزک را ممکن می‌کند.

این نیروها می‌خواهند کهریزک را بازتولید کنند ولو اینکه در شعارهای ایدئولوژیک انواعی از خیره‌گرایی را جار بزنند. تا وقتی مرقد، شورا، شهرداری و بنیاد مستضعفان، کهریزک را به چیزی در خدمت امیال خود بدل می‌کنند خشکسالی به کهریزک می‌آید؛ چراکه منطق چاه‌های عمیق در خدمت نهادهایی است که در آنجا مستقر شده‌اند. بقای مرکز زباله در کهریزک تضمین است، تا زمانی که شورای شهری که قدرت نهادی را در

دست دارد از قبال مرکز زباله دست به «اشتغال‌زایی» زده است؛ اما مسئله اینجا است برای چه کسی و چگونه؟ و البته فارغ از رد بویی که در فضا به جا می‌گذارد و آلودگی‌هایی که به کهریزک اضافه می‌کند. زمین‌های کهریزک در دست بنیاد مستضعفان باقی می‌ماند تا زمانی که خریداری درشت برای آن پیدا شود و ساخت آن به نفع نهادی باشد و سرمایه‌ای را به سمت آن روانه کند. شهرداری نیز تمام توان و نیروی خود را بر کهریزک فروشی گذاشته است هرچه قطعات بیشتری بفروشد سود بیشتری کرده‌است. نیروهای دیگری هم در کهریزک هستند که در این جدال شرکت می‌کنند اما نهادی متمرکز ندارند. نیروی املاکی‌هایی که در زمین‌ها تیرآهن می‌کارند و زندگی کهریزکی‌ها را رو به بهبود تلقی می‌کنند و آینده کهریزک را تا سالیان بعد اشباع نشده می‌پندارند. این نیروها با سایر نیروهای دیگر در حال دادوستد هستند برای گرفتن مجوز ساخت‌وساز، خلاقی و... نیروی مردم هم در کهریزک که همیشه بی‌صداترین نیرو بوده است. صدایی که نه در برابر مقاومت مردم در مورد مرکز زباله شنیده شد و نه در زمانی که خشکسالی زندگی آن‌ها را به حاشیه برد. و شهری را به وجود می‌آورد که قبرستانی برای کلان شهر باشد.

«مردم در کهریزک دیگر سرّ شدند» جمله یکی از اهالی در مورد کهریزک و نیروی مردم در این شهر است. جمله‌ای که هرچه پیش می‌رفتیم اشکال دیگری از آن را می‌شنیدیم «دیگه کهریزک محلی نداره، کو؟»، «دیگه الان همه غریبن»، «غریبه هم که دلش برای اینجا نسوخته». اینها همه تجلّی آن تجسمی است که کهریزک را همچون تهرانی کوچک می‌بینند، آینده‌ای با چند ده هزار نفر جمعیت و پاساژ و بازار. مسئله بر سر سیاست‌های خیال است؛ خیالی که آینده‌ای برای کهریزک تصویر می‌کند که ساخت‌وسازها زشتی‌ها را از آن دور می‌کند و آینده‌ای را تخیل می‌کنند از کهریزکی که باز به لحظه گذشته بازگشته و تبدیل به بزرگترین امکان تفریحی اطراف تهران می‌شود. تخیلی پیشرفت‌مدار که اگرچه رو به جلو می‌نگرد اما پشت سرش تلنباری از مخروبه‌ها بر جای مانده است: بهشتی خیالی در پیش رو و تلنباری از مخروبه‌ها زیرپایش «این طوفانی است که ما آن را پیشرفت می‌نامیم» (بنیامین، ۱۳۷۵، ۳۲۱). از این حیث پژوهش انتقادی در باب تولید و شکل‌بندی چنین فضاهایی به جای در غلتیدن در توصیف تکنیک‌ها و تاکتیک‌های سلطه هرچه بیشتر



بر فضا می باید در سویه ستمدیدگان بایستد: «سنت ستمدیدگان به ما می آموزد که وضعیت اضطراری ای که در آن به سر می بریم قاعده است نه استثنا، باید به تصویری از تاریخ دست یابیم که با این بصیرت هم خوان است» (بنیامین، ۱۳۷۵، ۳۲۱).



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۸۴

دوره ۱۳، شماره ۱

بهار ۱۳۹۹

پیاپی ۴۹

منابع

- آلتوسر، لویی (۱۳۸۶). ایدئولوژی و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت (مترجم: روزبه صدرآرا). تهران: نشر چشمه. (تاریخ اصل اثر ۲۰۰۶)
- بنیامین، والتر (۱۳۷۵). تزهایی درباره فلسفه تاریخ (مترجم: مراد فرهادپور). ارغنون، ۱۱-۱۲، ۳۲۸-۳۱۷.
- بی‌نام (۱۳۵۲). نامه به ریاست انجمن شهر پایتخت مرکز اسناد ملی، شماره: ۹۴۲/۲۰/۳۱۲.
- بی‌نام (۱۳۵۲). نامه به ریاست انجمن شهر پایتخت. تهران: مرکز اسناد ملی، شماره ۲۹۶۳۲.
- بی‌نام (۱۳۵۳). نامه به شهرداری پایتخت اسناد دفتر مخصوص شاهنشاهی. تهران: مرکز اسناد ملی، شماره ۱۳۴-۱۰۲/م.
- حکیم‌زاده، محمدرضا (۱۳۸۹). سرگذشت من: خاطرات دکتر محمدرضا حکیم‌زاده. تهران: نشر نوگل.
- حیدری، آرش؛ و نصیری، هدایت (۱۳۹۴). مسئله آلتوسر. تهران: نشر تیسرا.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۴). درباره تقسیم کار اجتماعی (مترجم: باقر پرهام). تهران: نشر مرکز. (تاریخ اصل اثر ۱۸۹۳)
- دولوز، ژیل (۱۳۹۴). فوکو (مترجمان: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده). تهران: نشر نی. (تاریخ اصل اثر ۱۹۸۶)
- دولوز، ژیل (۱۳۹۶). نیچه و فلسفه (مترجم: عادل مشایخی). تهران: نشر نی. (تاریخ اصل اثر: ۱۹۶۵)
- رسولی، مرتضی (۱۳۷۶). گفت‌وگو با عباس سالور. تهران: تاریخ معاصر ایران.
- شهرداری پایتخت (۱۳۵۳). نامه به دفتر مخصوص شاهنشاهی. مرکز اسناد ملی، شماره ۴۶/م ش.
- شهیدی، حسین (۱۳۸۳). سرگذشت تهران. تهران: نشر راه مانا.
- صدیق‌الممالک، ابراهیم‌بن‌اسدالله (۱۳۶۶). منتخب‌التواریخ. تهران: نشر علمی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۷). تاریخ جنون (مترجم: فاطمه ولیانی). تهران: نشر هرمس. (تاریخ اصل اثر ۱۹۶۱)
- فینک، بروس (۱۳۹۷). سوژه لاکانی، میان زبان و ژوئیسانسف (مترجم: علی حسن‌زاده). تهران: نشر بان. (تاریخ اصل اثر ۱۹۹۵)
- مجلس شورای ملی (۱۳۴۴). قانون اصلاحی قانون اصلاحات ارضی. مرکز پژوهش‌های مجلس.
- نورانی، مرتضی (۱۳۸۵). کارخانه قند کهریزک و اسناد نویافته. فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۳۳، ۹۰-۳۲.
- وبر، ماکس (۱۳۷۳). اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری (مترجم: عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. (تاریخ اصل اثر ۱۹۰۵)
- وزارت امور اقتصاد و دارایی (۱۳۰۸). طرح تأسیس کارخانه قند کهریزک. مؤسسه تاریخ ایران معاصر، شماره ۲۱۰۳



- Geertz, C. (1973). *The interpretation of cultures* (Vol. 5019). New York: Basic books.
- Castree, N., & Gregory, D. (Eds.). (2008). *David Harvey: A critical reader*. New Jersey: John Wiley & Sons.
- Lefebvre, H. (1991). *Critique of everyday life: Foundations for a sociology of the everyday* (Vol. 2). London & New York: VERSO.
- Lefebvre, H., & Nicholson-Smith, D. (1991). *The production of space* (Vol. 142). Blackwell: Oxford.



فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران

۱۸۶

دوره ۱۳، شماره ۱

بهار ۱۳۹۹

پیاپی ۴۹